

مسأله‌ی زن

تضاد هستی‌شناسانه هستی را نفی می‌کند

خسرو پارسا

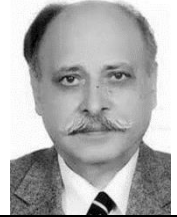


Illustration: Pariplab Chakraborty

تقریباً در مورد تمامی عواملی که موجب خیزش و جنبش اخیر شده سخن رفته است، با شدت و حدّت متفاوت. در اینجا من قصد بازبینی همه‌ی شعارهای آزادی‌خواهانه، عدالت‌خواهانه و دموکراتیک را ندارم. ولی از میان همه‌ی خواست‌ها من می‌خواهم بر نکته‌ای تأکید کنم که به‌نظرم هستی‌شناسانه و وجودی است و آن‌هم مسأله‌ی دیدگاه و نگرش برده‌داری است. پیشاپیش از تأکید بر مسأله‌ی این دیدگاه از همه‌ی زنان و مردان پوزش می‌طلبم. منظور من بیان دیدگاه مردسالارانه‌ای است که از عوامل اساسی سرکوب در طول تاریخ بوده ولی هرگاه فرصتی دست داده از طرف زنان و مردان آزاده به‌مصاف کشیده شده است.

به زنان در تاریخ همچون بردگان نگریسته شده است. زنان، بردگان و حتی مردانی که مالکیت خصوصی نداشتند حق رأی هم نداشتند. زن مایملک مرد بوده است. ملک خصوصی او بوده است. از بدو تشکیل مالکیت خصوصی، زن به‌صورت یکی از اجزاء ملک بوده است. مرد می‌توانسته ده‌ها کنیز و زن و به همان اندازه غلام داشته باشد. حد آن در یک سیستم برده‌داری توانایی مالی بوده است. زن (همسر)، کنیز و برده اجزاء اعمال قدرت مرد بوده‌اند که اگر هم در ابتدا به‌عنوان جایگاه او در مناسبات تولید اولیه و نیز متصوراً قدرت بدنی بیشتر مشخص می‌شده، در ادامه‌ی خود به‌صورت یک نظام درآمده است، نظام برده‌داری. بنابراین نظام برده‌داری صرفاً مربوط به مناسبات ارباب و برده و در روند تولید تظاهر نمی‌یابد بلکه به‌همان اندازه در خانه و خانواده — یعنی هر جا که امکان مالکیت خصوصی وجود داشته است — جاری بوده است.

در این سیستم زن مملوک است، تحت انقیاد و فرمان برده‌دار. هیچ حقوقی جز ابزار بودن برای گذران زندگی مرد و فرزندان ندارد. مرد هر وقت بخواهد، (حتی هنگام عبادت) می‌تواند به او تجاوز و حتی تجاوز جنسی کند و هر وقت بخواهد می‌تواند یک‌جانبه او را به دور بیفکند و یا هر تعداد که بخواهد زن‌های دیگر بگیرد. اگر کم است کنیز هم بگیرد. اگر کم است غلامان و غلام‌بچه‌های فراوان بگیرد. دنیا حول رجولیت می‌چرخد. نه تنها دنیا، بلکه آخرت نیز. در بهشت هم حوری و غلمان تا حد اشباع در خدمت مرد بودند؛ در آنجا هم زنان وسیله‌ی تفریح مردان بودند. در هند اسم شب «دَکَر» پرستی» بود، بدون رودربایستی.

هیچ سیستم و روندی در سراسر جهان عیناً مشابه هم نیست. استثنائاتی بوده است. در روند مردسالاری این موارد کم نبوده‌اند. دوران‌های مادرتباری در بسیاری از نقاط جهان، نقطه‌های انقطاع درخشانی بودند که برخی مدت‌ها هم دوام آورده‌اند. تمدن مینوس نقاطی در هند و در همین ایران ... قابل توجه و الهام هستند. ولی به‌رحال روند غالب مردسالاری و مردمحوری بوده است. مردان هر جا که خواسته و توانسته‌اند قدرت خود را اعمال کرده‌اند. به کتاب چشم‌گشای انگلس «منشاء خانواده و مالکیت خصوصی و دولت» نگاه کنید تا دریابید که خانواده و مالکیت خصوصی چگونه به تشکیل دولت — دولت لزوماً سرکوب‌گر — می‌انجامد و یادمان باشد که منشاء این میراث دوران برده‌داری است.

برده‌داریِ عریان البته منسوخ شد ولی نه به‌سادگی بلکه در طول مبارزات و جنگ‌های فراوان. برده‌داران حتی تا حد جنگ‌های داخلی پیش رفتند. ولی مناسبات سرمایه‌داری که جدیداً متولد شده بود تحمل برده‌داریِ رقیب را نداشت. برده‌داری به‌ظاهر منسوخ شد گرچه به صدها شکل پنهان — ولی شاید نه چندان هم پنهان! — ادامه یافت. استعمار کهن نیز به‌همین ترتیب به‌ظاهر رفت ولی با پوششی نو به حیات خود ادامه داد.

اما در مورد برده‌های دیگر چه؟ به‌نظر می‌رسد که بخشی از جهان که تاریخاً برده‌داری تولیدی را منسوخ شمرده‌اند در مورد حفظ برده‌داری زنان پافشاری بیشتری داشته‌اند. این دیگر مناسبات تولیدی نیست — مناسبات تولید است!

نهضت آزادی‌خواهی زنان در اواخر قرن نوزدهم و به‌ویژه در اوایل قرن بیستم در اروپای مرکزی و شرقی و روسیه و سپس با کمی تأخیر در سایر نقاط غرب تحرک بیشتر یافت. ابتدا در قالب مبارزه برای حق رأی و سپس سایر حقوق. این مبارزات دستاوردهایی داشته است قابل توجه، ولی هنوز بسیار ناقص. این برده‌داران به‌همان اندازه مقاومت می‌کنند که برده‌داران پیشین. هیچ قدرتمندی حق و ملک خصوصی خود را به راحتی واگذار نمی‌کند. تا این‌جا هم به‌زور از حلقومش بیرون کشیده شده است.

* * *

این‌ها در غرب بوده است. ولی در شرق به‌ویژه کشورهای اسلامی چه؟

در غالب این کشورها هرگز انقلاب ضدبرده‌داری تولیدی و بنده‌داری خانگی به‌وقوع نپیوسته است. مناسبات تاریخی که تحت لوای دین منجمد شده است به‌قوت خود باقی است. اگر عده‌ی کثیری از مردم این بخش از جهان با یادگیری از آنچه در سایر نقاط جهان اتفاق افتاده است به‌فکر تجدیدنظر در باورها و مناسبات گذشته افتاده باشند — که کم هم نیستند — ولی دولت‌ها، به‌ویژه دولت‌های بنیادگرا به نفع‌شان است که در همان عهد عتیق به سر برند. این‌ها حتی اساس برده‌داری و بنده‌داری را هنوز حتی به‌ظاهر هم لغو نکرده‌اند و نه بالتبع به‌نظر متحجر خود برده‌داری زنان را. این امر برای آن‌ها مسأله‌ی وجودی است! مسأله‌ی موجودیت آن‌هاست. مسأله‌ی دین صرفاً بهانه است، مگر نه اینکه هرکجا به نفع‌شان بوده است احکام بی‌بربرگشت دینی مانند ربا را دور زده‌اند. مگر نگفته‌اند نماز و روزه و حج را هم در صورت مصلحت می‌توان متوقف کرد؟ ولی این یکی — این ستون — را نمی‌شود لحظه‌ای نادیده گرفت چون موجودیت‌شان به خطر می‌افتد. و حتی وقتی مبارزات به‌حدی می‌رسد که سیستم در حال نابودی است باز نمی‌توانند از این «ستون» دست بکشند. آنقدر به جلو فرار می‌کنند که می‌خواهند سنگ‌های قبور گذشته‌ی زنان بی‌حجاب را هم بکنند! گرچه این بار این ستون در مورد مشهودترین عامل سرکوب — ضرورت حجاب — خود در میان مؤمنین هم مورد مناقشه است. عده‌ای نه چندان کم از متدینین از اساس مخالف اجبار مذهبی در مورد حجاب هستند. عده‌ای اساساً منکر آن هستند و می‌گویند حجاب نه از اصول دین است و نه از فروع آن. ولی باز هم این شبهه برای سرکوب‌گران مهم نیست. مهم آن است که آن‌ها که در قدرت‌اند و سود می‌برند چه می‌خواهند. این‌ها که از صدر تا ذیل نهادهای حکومت‌شان حتی یک زن وجود ندارد، آن‌ها که حتی در ظاهر هم نمی‌توانند وجود زن را تحمل کنند چه می‌خواهند. آقای خاتمی می‌گفت من با حضور زنان در کابینه مخالف نیستم ولی هیچ زن شایسته‌ای را پیدا نکردم! این واقعیت آن‌هاست. این دید آن‌هاست. دید ایدئولوژیک آن‌ها. ماهیت وجودی آن‌هاست.

به هر حال، هرچه پیش آید قدر مسلم آن است که پیشرفت بشریت را نمی‌توان مسدود کرد وای به حال آن‌ها که خودخواسته ستونی را برگزیده‌اند و برایش می‌جنگند که تردیدی در فروپاشی آن نیست.

برتراند راسل می‌گفت هیچ چیز غم‌انگیزتر از «نالهی یک پیرزن نیست». درست می‌گفت ولی هیچ چیز هم شادی‌انگیزتر از فریاد شیرزنی نیست که دارد بندها را می‌گسلد.

* * *

در این مختصر جای بحث در مورد همه‌ی تناقضات اجتماعی نیست. مسأله‌ی خیزش و جنبش کنونی را هم نمی‌توان و نباید به مسأله‌ی حجاب فروکاست. مسأله‌ی تشخیص پاشنه‌ی آشیل در شناخت و پیدا کردن راه‌های مبارزه با آن و گسترش آن به سایر تناقضات اجتماعی اساسی است که قطعا در روند کار و توسط خود دست‌اندرکاران — و نه بنا بر توصیه این یا آن مرجع — پیدا خواهد شد.

بدون تردید بخشی از حاکمیت خودزنی می‌کند. زندانی کردن شخصیت‌های سیاسی، هنری مانند سینماگران، معلمین، دانشجویان، بازنشستگان، کارگران، زنان و بی‌اعتنایی به اعتصاب‌های احتمالی درپیش همه نوعی خودزنی، فرار به پیش است. این‌طور بوده و اکنون هم چنین است که فراریان به پیش در نوعی افراط‌گرایی کور هرگز متوجه آثار درازمدت روش‌های خود نیستند. آن‌ها فکر می‌کنند از این ستون تا آن ستون فرج است، غافل از آنکه زمانی هست که دیگر ستونی باقی نخواهد ماند.

۱۰ مهر ۱۴۰۱